

امثال قرآن

□ آیه الله محمد هادی معرفت

چکیده

تمثیل، ترسیم خیال است که در وهم حالت تجسد پیدا می کند، و شنونده یا بیننده را چنان تحت تأثیر قرار می دهد که گمان می کند شخصاً در معرکه حضور دارد و حوادث را از نزدیک مشاهده می کند. و هر گاه قدرت ترسیم بالاتر باشد این تأثیر بیشتر است تا جایی که احياناً شنونده یا بیننده گمان می برد خود قهرمان معرکه است. تمثیل یکی از شیوه های بیانی است که قرآن کریم نیز از آن به خوبی بهره برده و تابلوهای زیبایی آفریده که مطالب را به صورت مجسم در مقابل چشم خواننده قرار می دهد.

مرحوم آیه الله معرفت در این مقاله به بررسی تمثیلهای قرآن پرداخته و آنها را با بیانی شیوا باز نموده است. واژگان کلیدی: قرآن، امثال، تمثیل، فن ترسیم.

مقدمه

تمثیل یا ضرب المثل در قرآن، یکی از شاخصه های بیان قرآنی است که می تواند بهترین تأثیر را بر روی شنوندگان داشته باشد و قرآن از این عامل تأثیر، بهترین بهره را برده

است. اساساً قرآن مطالب عالیّه خود را در قالب تمثیل و تشبیه و استعاره بیان داشته - به دلیل کوتاهی الفاظ موضوعه برای رساندن چنین مطالبی- و نگاه از آن فراتر رفته، دست به ترسیم و تخیل حالت روانی مورد نظر می‌زند و به خوبی از عهده آن برمی‌آید و این شیوه ادبی و فنی از بهترین وسائل ممکن برای تأثیر دعوت به شمار می‌رود. هر یک از تمثیلهای قرآنی، تابلوهایی هستند که ماهرانه حالات و اوضاع مورد نظر، ترسیم شده و در مقابل روی مخاطبان قرار گرفته تا خود شاهد مناظر زشت و زیبای گستره حیات بشری باشند و خود قضاوت کنند و آن قدر در این ترسیمها مهارت به خرج رفته که می‌توان آن را از دلایل اعجاز قرآن به شمار آورد. تمثیلهای قرآنی هر یک تجسید حالتی است که در درونها می‌گذرد، که به صورت خیال آمده، قوه واهمه، آن را یک واقعیت محسوس احساس می‌کند، لذا گفته‌اند: مثل، تشبیه نامحسوس است به محسوس، تا آنچه مورد نظر است گمان رود با وسیله سمعی و نظری قابل درک است.

حق مثلها را زند هر جا به جاش می‌کند معقول را محسوس و فاش
تا که دریابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی‌نقص و خلل

﴿و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون﴾ (حشر/ ۲۱)

﴿و لقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل لعلهم يتذكرون﴾ (زمر/ ۲۷)

﴿و تلك الأمثال نضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون﴾ (عنكبوت/ ۴۳)

خداوند پس از آنکه کافران را مورد نکوهش قرار داده که هر چه به آنان گوشزد می‌شود تا از فرامین الهی پیروی کنند، آنان اصرار می‌ورزند تا پیرو روش نیاکان خود باشند، گرچه نیاکانشان از اندیشه و خرد تهی بوده‌اند، لذا این یک پیروی کورکورانه و حساب نشده است که از انسانیت انسان می‌کاهد و او را از فراز قله عقل و خرد به زیر می‌اندازد. پس از آن، حالت تقلید حساب نشده آنان را ترسیم می‌کند:

﴿و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء و نداء. صم بكم عسى فهم

لا يعقلون﴾ (بقره/ ۱۷۱)؛ مثل تو با کفار، مثل کسی است که برای خواندن بهایم صدا

درمی‌دهد، که آن بهایم جز آوا و بانگی نمی‌شنوند و هرگز به مفاهیم و محتوای کلام

پی نمی‌برند. اینان همچون کران، لالان و کورانند، از این رو چیزی درک نمی‌کنند.

در این ترسیم، پیامبر را همچون چوپان فرض کرده که برای چراندن گله آوا درمی‌دهد که گله جز آوا و بانگ چیز بیشتری درک نمی‌کند و هرگز چوپان نمی‌تواند با آنان به گفتگو بنشیند یا مطالبی بر آنان عرضه بدارد. سپس آنان را از بهایم پایین تر دانسته، همچون کران، لالان و کوران فاقد حواس ادراک می‌داند. کردند، چیزی نمی‌شنوند؛ کورند، چیزی نمی‌بینند؛ لالند، قادر به گفتار نیستند؛ نه قابل هدایت و نه قابل بحث و گفتگو. لذا موجوداتی هستند همچون جمادات و از بهایم پست‌تر: اینان همچون بهایم‌اند، بلکه گمراه‌تر. اینان همانا غفلت‌زده گانند (اعراف / ۱۷۹).

۱. ایجاز، ایفاء و حسن بیان

ابن اثیر (متوفای ۶۳۷ ق.) در وصف تمثیل می‌گوید: تمثیل دارای سه ویژگی است: مبالغه، بیان و ایجاز (ابن اثیر، *المنزل الساتر*: ۱۲۳/۲)

مبالغه، به معنای تأکید در رسانیدن معنی و ایفای کامل مقصود؛ زیرا سخن عادی و عاری از مثل، ممکن است ایفای مقصود نکند و در رساندن معنی رسا نباشد یا کوتاه آید، ولی همراه با تشبیه و تمثیل، بهتر و شیواتر می‌توان به هدف کلام نزدیک شد. قبلاً درباره اعمال بیهوده کافران، خداوند مثلی زده که کاملاً بی‌ارج بودن و بیهوده بودن اعمالشان را آشکار ساخته است:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ، لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْعَبِيدُ (ابراهیم / ۱۸).

اعمال کافران همانند خاکستری است که دستخوش تندبادی قرار گرفته، آن هم در روز توفانی. هرگز از آنچه گرد آورده بودند چیزی عایدشان نخواهد گردید. و این جز گمراهی دور نخواهد بود.

اولاً، اعمال آنان را به خاکستر (رماد) که سوخته‌ای بیش نیست تشبیه نموده؛ ثانیاً، همین خاکستر دستخوش تندباد است در روز توفانی که هستی خود را از دست می‌دهد و از هم می‌پاشد.

در این تشبیه و توصیف، به خوبی ناپایداری و سستی اعمال کافران برملا می‌گردد، که در سخن عادی چنین نمودی نیست.

در جای دیگر در رابطه با اعمال ریاکاران همین گونه تشبیه شیوا تکرار می‌شود:

«یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی، کالذی ینفق ماله رئاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر فمثلکم مثل صفاون علیه تراب فأصابه و ابل فترکه صلداً، لا یقدرون علی شیء مما کسبوا. و الله لایهدی القوم الکافرین» (بقره/ ۲۶۴).

ای مؤمنان، صدقات خود را با منت گذاری و آزار رساندن تباه نسازید. همانند کسی که مال خود را برای ظاهرنمایی انفاق می‌کند و هرگز به خدا و روز جزا ایمان ندارد. مثل او مانند سنگ صافی است که بر روی آن خاکی نشسته که بارانی تند آن را فراگیرد و آن را شسته با خود ببرد، و آن سنگ را همچون سنگ خارا (که سخت و سفت است و بدون تراوش) باقی گذارد. اینان از آنچه کرده‌اند سودی نبرند. که خداوند، هدایت‌گر گروه کافران نخواهد بود.

در این جا نیز اعمال ریاکارانه کافران را همانند خاک نرم که بر سنگ صاف نشسته، می‌داند و هرگونه حالت ثبات و دوام ندارد؛ زیرا با اندک وزش بادی از هم می‌پاشد چه رسد به باران رگبار که کاملاً آن را شسته، اثری از آن باقی نمی‌گذارد، و آنکه بر روی آن خاک نشسته بود، همچون صخره سخت و سنگ خارا برهنه باقی می‌ماند.^۱

در این تشبیه نیز بی‌ثباتی و تباه شدن اعمال ریاکارانه به خوبی هویدا گردید. اینجاست که ویژگی ایفا در تشبیه آشکار می‌گردد؛ زیرا اگر این تمثیل در کلام وجود نداشت، هدف به این خوبی روشن نمی‌گردید. مثلاً اگر تنها می‌گفت: اعمال کافران یا ریاکاران تباه است، به خوبی این تباهی مشهود نمی‌گردید. و از همین جا ویژگی بیان نیز آشکار می‌شود؛ زیرا تبیین مطالب با این گونه تمثیل، بهتر و روشن‌تر آشکار می‌گردد تا آنگاه که سخن از تمثیل عاری باشد.

ایجاز (سخن کوتاه با محتوایی بلند و گسترده) از همین جا نشأت گرفته که با کوتاه‌ترین سخن که همراه تمثیل است، رساترین مطلب گسترده را ایفا می‌کند. لذا، کلام قرین با تمثیل، سه ویژگی همراه دارد: ایجاز، ایفا و حسن بیان.

در همین راستا ابواسحاق نظام می‌گوید: «در مثل، چهار ویژگی وجود دارد که در دیگر سخن یافت نشود: ۱- ایجاز، ۲- ایفا، ۳- حسن تشبیه، ۴- حسن ادا (ابن قییم

۱. صفوان: سنگ صاف و لغزنده که گرد و غبار بر آن ثباتی ندارد.
صلد: سنگ خارا که فاقد هرگونه تراوش باشد و هیچ گیاه بر آن نروید.

جوزیه، اعلام الموقعین: ۲۹۶/۱؛ همو، مقدمه الامثال: ۲۲.

عبدالله بن مقفع (متوفای ۱۴۲ ق.) می گوید: «اگر سخن به شیوه مثل گفته شود، گویاتر، شیواتر، و فراگیرتر خواهد بود».

شیخ عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۱ ق.) می گوید: صاحبان خرد اتفاق نظر دارند که هر گاه تمثیل، پشت‌بند کلام قرار گیرد، یا آنکه تمثیل جایگزین سخن گردد، و از صورت اصلی به صورت مثل درآید، آن را آبهتی شایسته فرا گیرد و فضیلتی و الا بدست آورد که بر مقدار آن بیفزاید و آتش آن را شعله‌ورتر سازد. علاوه نیروی کلام را بالا برده، در برانگیختن نفوس و جذب قلوب تأثیر بیشتر و بهتری خواهد داشت (جرجانی، اسرار البلاغه: ۹۲).

از این رو، قرآن انباشته از امثال و ضرب‌المثل است؛ زیرا نه فقط عیب نیست، بلکه کمال اوفی به شمار می‌رود و بر اسرار بلاغت می‌افزاید. لذا خداوند فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ. وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (ابن جوزیه، مقدمه الامثال: ۳۳)؛ خداوند ایستادگی ندارد که مثلی بزند چه کوچک باشد چه بزرگ. زیرا مؤمنان و دین‌باوران می‌دانند همه آنها حق است و دارای حکمت. این کافرانند که خرده می‌گیرند و می‌گویند: چرا چنین مثنی‌هایی می‌زند تا موجب گمراهی گردد، ولی بدانند که تنها فاسقان گمراه می‌شوند.

۲. فن ترسیم قرآنی

از شیواترین ابزارهای مورد استفاده قرآن، فن ترسیم است که از مفاهیم ذهنی یا حالات نفسانی، یا یک حادثه یا منظر، یا برای ارائه نمونه‌های شاخص انسانی یا طبیعت بشری، صورتی محسوس می‌سازد. سپس آن صورت را حیات می‌دهد و به حرکت درمی‌آورد و از این راه به آن مفهوم ذهنی مجرد، هیئت شاخص و حرکت می‌بخشد و از آن حالت نفسانی تابلو و منظری می‌سازد و از نمونه‌های انسانی در دو جهت نقص و کمال- شاخصه‌ها ارائه می‌دهد و نیز حوادث و قصص را به مناظر قابل مشاهده باز می‌گرداند، که دارای حرکت و حیاتند و هر گاه گفتگو بر آن اضافه کند، تمامی عناصر تخیلی، تکمیل شده در آن یافت می‌شود!

همین که نمایش آغاز شد، شنونده از حالت شنودن به حالت نظاره کردن تبدیل می‌گردد و هم آنان را به میدان حوادث - گذشته یا آینده- برده تا خود شاهد و ناظر جریان باشند و از نزدیک، وقایع را لمس کنند و شنونده چنان غرق در تماشا می‌گردد که گویا فراموش نموده مستمع است و گمان می‌برد خود حاضر و ناظر است و این از هنرهای قرآنی است که در ضرب‌المثلهای، حالت استماع را به حالت نظاره کردن مبدل می‌سازد. اکنون نمونه‌هایی از انواع ضرب‌المثلهای قرآن (ر.ک: سیدقطب، *التصویر الفنی فی القرآن*: ۲۹-۵۵):

۳. انواع تمثیل در قرآن

همان گونه که اشارت رفت، ضرب‌المثلهای قرآن انواع گوناگونی دارد که ذیلاً نمونه‌هایی از آن ارائه می‌شود:

۱-۳. مفاهیم ذهنی که به صورت محسوس در آیند

۱- کفّاری را که مقبول در گاه پروردگار نبوده و به سعادت اخروی نایل نمی‌گردند، دو گونه ترسیم کرده است: اولاً- تصویر کسانی که پشت در آسمانها غمزده ایستاده‌اند و در آسمانها بر روی آنان بسته است. ثانیاً- کوشش در امر ممتنع مانند طناب ضخیمی که سعی می‌شود از سوراخ سوزنی گذرانده شود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَتَّبِعْ لَهُمْ آيَاتِ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ (اعراف/ ۴۰)؛ کسانی که آیات الهی را تکذیب نموده از پذیرش آن کبر ورزیده‌اند، هرگز درهای آسمان بر روی آنان باز نخواهد شد و داخل بهشت نشوند تا موقعی که طناب ضخیمی وارد سوراخ سوزنی گردد.

این دو صورت، ترسیمی است از ذهنیتی که نسبت به موضع کافران در پیشگاه حضرت احدیت وجود دارد.

۲- درباره اعمال تبهکاران که ضایع می‌گردد و اثری از آن باقی نمی‌ماند، صورت ذرات پخش شده در هوا را مجسم می‌سازد که کاملاً از هم پاشیده چیزی از آن در دست نمانده است.

﴿و قدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً﴾ (فرقان / ۲۳)؛ و به اعمالی که کرده‌اند پردازیم سپس آن را چون ذرات گرد پراکنده سازیم.

اعمال تبهکاران را به صورت گرد و غباری ترسیم کرده که در هوا پخش و پراکنده می‌گردد و به خوبی ضایع شدن کارهایشان را مجسم می‌سازد.

۳- انفاق کافران را - که برای خدا نباشد- به صورت کشتزاری ترسیم می‌کند که باد سرد و شدید وزیده آن را نابود ساخته است:

﴿مثل ما ينفقون في هذه الحياة الدنيا كمثل ریح فيها صرّ أصابت حرث قوم فأهلكته و ما ظلمهم الله و لكن أنفسهم يظلمون﴾ (آل عمران / ۱۱۷)؛ مثل آنچه را که در این جهان انفاق می‌کنند [و جهان دیگر را نادیده می‌گیرند] همانند تندبادی سرد بر کشتزار گروهی است که بر خود ستم کرده‌اند و آن کشتزار را نابود سازد. البته خدا بر آنان ستم روا نداشت، بلکه آنان خود بر خویشان ستم نمودند.

۴- برای آنکه روشن کند، تنها خداوند است که درخواستها را اجابت می‌کند و دیگران هرگز قادر به اجابت خواسته‌ها نیستند، آن را بدین صورت ترسیم می‌کند: انسانی است تشنه‌گام، بر لب جویباری ایستاده که آب از دسترس او دور است. دو دست خود را به سوی آب دراز می‌کند و هر چه تلاش می‌کند دستش به آب نمی‌رسد: ﴿وله دعوة الحقّ و الذین يدعون من دونه لا يستجیبون لهم بشيء إلا کیاسط کفیه إلى الماء لیبلغ فاه و ما هو ببالغه. و ما دعاء الکافرین إلا فی ضلال﴾ (رعد / ۱۴)؛ او راست خواندن راستین. آنانکه جز او را می‌خوانند هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهند. همانند کسی که دو دست خود به سوی آب دراز نماید تا به دهان رساند و نتواند. و خواندن کافران جز گمراهی نباشد.

این ترسیم چنان زنده و جاندار است که شنونده گمان می‌برد خود شاهد حادثه است و انسانی را مشاهده می‌کند بر لب آبشخوری بر بلندی ایستاده و تشنه است، دو دست خود را به آرزوی نوشیدن آب دراز می‌کند، ولی تلاش او بیهوده است.

۵- برای آنکه روشن کند سستی و بی‌ثباتی مواضع مشرکان را، که نه پایه‌ای دارد و نه اساس استواری، صورتی را ترسیم می‌کند که انسانی از بلندای آسمان پرت شده و در میان هوا معلق مانده، یا آنکه مرغان لاشخور او را می‌ربایند یا آنکه

گردبادها او را به این طرف و آن طرف و نهایتاً او را به چاله‌ای پرت می‌کنند، دستش از همه جا بریده است:

﴿و من یشرك بالله فكأما خرّ من السماء، فتخطفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق﴾ (حج/ ۳۱)؛ هر که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فرو افتد و مرغ او را بریاید یا بادش به جایی پست افکند.

۲-۳. حالات نفسانی و معنوی که به تجسّد در آیند

۱- دربارهٔ حالت تحیّر و تردیدی که درون مشرکان را فرا گیرد، و کسانی که همواره در شک به سر برند تا کدام راه را انتخاب کنند، راه توحید را یا تعدّد آلله، و هر دم احساسات او تحریک می‌شود که راه هدایت را پوید یا راه ضلالت را جوید. چنین حالت ناستواری را به تجسّد در آورده، انسان نگون‌بختی را ماند که دستخوش بازی شیاطین قرار گرفته... و ای کاش تنها همین بود، که این خود یک سویی است و تا حدودی راحت‌بخش، هر چند راه ضلالت باشد، ولی از جانب دیگر او را فرا می‌خوانند، برادرانش که ایمان آورده‌اند او را دعوت به ایمان می‌کنند... او در این میان متحیر است تا کدام راه را انتخاب کند، راه دوستان شیطانی، یا راه برادران ایمانی. و چون از خود اختیاری ندارد، میان این دو راه حیرت‌زده و سرگردان است:

﴿قل أندعوا من دون الله ما لا نبتغنا ولا يضرنا و نردّ على أعباننا بعد إذ هدانا الله كالذی استهوته الشیاطین فی الأرض، حیران، له أصحاب یدعونه إلى الهدی، اتنسا...﴾ (انعام/ ۷۱)؛ بگو: آیا جز خدا کسی را بخوانیم که نه سودی می‌دهد نه زیانی و به گذشته خود باز گردیم، پس از آنکه خداوند ما را هدایت کرده است؟ همانند کسی که شیاطین او را گمراه کرده‌اند و حیرت‌زده بر روی زمین رهایش ساخته‌اند؟ و او را یارانی است که به هدایت ندایش می‌دهند که نزد ما باز گردد...!

او در میان آن گمراهی و این دعوت به بازگشت با قلبی پراکنده، حیرت‌زده و دهشت‌زده است؛ نمی‌داند چکار کند، زیرا از خود تصمیمی ندارد.

۲- حالت کسی را ترسیم می‌کند که اسباب شناخت و معرفت برایش آماده گشته، ولی از آن روی برتافته و همانند کسی به سر می‌برد که انگار هیچ یک از اسباب هدایت برایش میسر نیست. در نتیجه زندگی نگران‌کننده و سختی را

می‌گذرانند و هر یک از دو حالت شناخت و تجاهل او را دنبال کرده، به سوی خود می‌خوانند و او را نه در بی‌خبری غفلت و نه در آرامش معرفت رها می‌سازند، او با کمال ناراحتی به این طرف و آن طرف بیهوده روی می‌آورد:

«و اتل عليهم نيا الذي آتينا آياتنا فانسليخ منها. فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين. و لو شئنا لرفعناه بها، و لكنته أخلد إلى الأرض و أئبع هواه. فمثله كمثل الكلب: إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث» (اعراف / ۱۷۶)؛ بخوان خبر کسی که آیات و دلایل شناخت را به او داده بودیم و او از آن، خود را عاری ساخت. پس شیطان در پی او افتاد و او از فرومایگان گردید. اگر می‌خواستیم او را رفعت دهیم، می‌کردیم ولی او خود در زمین ثابت و پابرجا ماند و از پی هوای نفس رفت. مثل او مثل سگی است که اگر به او روی آورده حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد، و اگر ره‌ایش سازی باز هم زبان بیرون آورد. یعنی بیچاره و زبون است.

۳. حالت کسی را که تزلزل عقیده دارد چنین ترسیم می‌کنند: نه آرامش یقین دارد که با مشکلات پنجه نرم کند و در مقابل سختیها و دشواریها استقامت ورزد و نه می‌تواند عقیده را کنار گذارد و در بی‌خبری زندگی کند. چنین حالتی، کسی را ماند که در اضطراب و هراس به سر می‌برد و هر آن خود را در آستانه سقوط و فروریزی می‌بیند:

«و من الناس من يعبد الله على حرف، فإن أصابه خير اطمان به، و إن أصابه فتنة انقلب على وجهه، خسر الدنيا و الآخرة. ذلك هو الخسران المبين» (حج / ۱۱).

«حرف»: کناره را گویند. و لبه پرتگاه نیز «حرف» باشد. از به کار بردن این واژه، به خوبی حالت نگرانی و بیم و هراس تجسم می‌یابد. زیرا کسی که بر لبه پرتگاه روز می‌گذراند، روشن است چه اندازه، مضطرب و نگران است و هر آن خود را در آستانه سقوط می‌بیند.

این گونه افراد در صلب عقیده قرار نگرفته‌اند، بلکه در کناره به سر می‌برند، لذاست که عقیده مستحکم، آنان را استوار نساخته، و در بی‌خبری مطلق هم نیستند. اکنون اگر حالت چنین افرادی را در مقابل خود مجسم‌سازی، جز اضطراب و نگرانی چیزی نخواهی دید.

چنین افرادی همواره در کناره قافله ایمان قرار دارند، تا اگر رفاه و خوشی روی آورد دلگرم می‌شوند، و اگر ناخوشی و سختی پیش آمد کرد، پا به فرار می‌گذارند و هرگز خود را پای‌بند ایمان نمی‌دانند. لذاست که چنین افرادی نه پای‌بند ایمان و نه فاقد ایمانند. نه از دنیا بهره‌وافی برده و نه از آخرت بهره دارند. ﴿خسر الدنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين﴾ (حج / ۲۲).

هر که این آیه را با تدبیر و تعمق می‌خواند، خود به خود کسی را در نظر می‌آورد که در کنار قافله قرار دارد و با حالت اضطراب به سر می‌برد که دلگرم باشد یا فرار را بر قرار اختیار کند.

۴- و بر همین گونه است آنگاه که حالت مسلمانان را پیش از اسلام آوردن ترسیم می‌کند، موقعی را که در لبه دوزخ قرار داشتند و سقوط آنان در «گودال آتش» حتمی به شمار می‌رفت، آنگاه اسلام آمد تا همگی را از سقوط حتمی نجات دهد: ﴿واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم، إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم، فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها...﴾ (ال عمران / ۱۰۳).

«شفا» لبه تند که شیب آن به سوی قعر دهانه زیاد است. مردم پیش از آمدن اسلام چنین وضعیتی داشتند و بر لبه تند سقوط قرار داشتند و همدلی و هم‌سویی میان آنان حاکم نبود. انبوهی بودند در حال تنازع و کشمکش و در جایگاهی قرار داشتند که سقوط و نابودی مطلق آنان حتمی بود. آنگاه اسلام آمد و آنان را از اختلاف و سقوط نجات داد. لذا می‌فرماید:

به ریسمان مستحکم الهی چنگ زنید و همه در یک سو حرکت کنید و از تفرق و پراکندگی پرهیزید و یاد آورید نعمت الهی را، هنگامی که با یکدیگر دشمنی می‌ورزیدید، و اکنون دل‌هایتان به هم نزدیک شده به جای اختلاف حالت اختلاف و الفت به خود گرفته‌اید و امروزه همه برادرید و برادر گونه زندگی می‌کنید. شما بر لب پرتگاه قرار داشتید، پرتگاهی که شیب تند آن به سوی گودال آتش بوده است و اکنون شما را نجات بخشید و از سقوط حتمی رهایی داد.

۵- نظیر آن، ترسیم دیگری است از ساختار ایمانی که بر پایه تقوا (پروا - تعهد)

استوار نگردیده است و هر آن احتمال سقوط و فروریزی ساختمان می‌رود:
﴿أفمن أسس بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير أم من أسس بنيانه على شفا جرف
هار فانهار به في نار جهنم...﴾ (توبه/ ۱۰۹).

این آیه دربارهٔ مسجد ضرار نازل گردیده در مقابل مسجد قبا؛ که این بر اساس
تقوا و آن بر پایهٔ ضد تقوا بنا نهاده شده است.
آیا کسی که ساختمان خود را بر پایهٔ تقوا و محکم کاری و رضایت حق بنا نهاده،
شایسته‌تر است یا کسی که ساختمان خود را بر لبهٔ سیلگاهی - که آب، زیر آن را
شسته باشد - نهاده که هر آن در حال سقوط و فروریزی است، و نهایتاً در گرداب
دوزخ سقوط می‌کند.

ساختار ایمانی که بر اساس تقوا و پرهیزگاری نباشد، همانند ساختمانی است که بر
لبهٔ مسیل قرار گرفته، به گونه‌ای که سیل زیر آن را شسته، حالت فروریزی دارد؛ چنین
ترسیمی به خوبی نمایانگر وضعیت نااستواری است که نمی‌توان به آن دل بست.
نکتهٔ جالب، در به کار بردن واژهٔ «فانهار به» است که حرکت تدریجی
فروریختن را می‌رساند، همانند آن است که ساختمانی را مشاهده می‌کنیم که در
حال فروریزی است؛ و این همان حرکتی است که در ترسیمهای قرآنی به صورتها
جان می‌بخشد و آنها را به جنبش درمی‌آورد تا بهتر و شیواتر، مشاهده شود و با این
حرکت، تمامی عناصر فنّ تصویر تکمیل می‌گردد.

۳-۳. ترسیم نمونه‌های شاخص انسانی

در آیه‌های ذیل، نمونه‌هایی از شاخصه‌های انسانی به نمایش گذارده شده است:

۱- ﴿و من الناس من یعبد الله علی حرف...﴾

کسی که ایمان شکلی دارد و در کنارهٔ قافله حرکت می‌کند، تا اگر خیر برسد
شریک باشد، و اگر شری روی آورد پا به فرار گذارد. این یک نمونه از انسانهایی
است که به ظاهر ایمان آورده، ولی در درون با شک و تردید است و پنجه نرم می‌کند،
آرامش ندارد، استقرار ندارد، بیمناک است، هراسناک است و در نهایت زیانبار....

۲- ﴿الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها...﴾

ظاهری آراسته دارد و تمامی امکانات برای صعود بر مدارج کمالات برایش فراهم است... ولی باطن آلوده او، وی را از همه این امکانات محروم می‌سازد و خود را به هوی و هوس و خواسته‌های پست حیوانی می‌سپارد، از این رو سیرایی نداشته، همچون سگان در مانده به این طرف و آن طرف پارس می‌کند.

۳- علاوه بر آن در جاهای دیگر نمونه‌های بارزی ارائه داده، از جمله انسانهای معاند و مکابر که با انگیزه‌ای سست و بی‌ارج و با حالتی کورکورانه، در مقابل حق ایستادگی می‌کنند و خود نمی‌دانند چکار می‌کنند. بیهوده تلاش می‌کنند و ره‌آوردی نخواهند داشت.

و لو فتحنا عليهم باباً من السماء فظَلُّوا فيه يعرجون، لَقَالُوا إِنَّمَا سَكْرَاتُ أَيْبَارِنَا بِلْ غِنِ قَوْمِ مَسْحُورُونَ (حجر/ ۱۴)؛ اگر برایشان دری از آسمان بگشاییم که از آن بالا روند [تا خود شاهد ملکوت اعلا باشند، باز هم از روی عناد و لجابت] گویند: چشمان ما سو نمی‌دهد و هوشیارانه نمی‌بینیم، بلکه ممکن است ما مردمی جادوزده باشیم.

مردمی سرسخت و نرمش‌ناپذیر، این گونه در مقابل حق مقاومت می‌کنند.

۴- انسانهایی که تنها در حال شدت سر به راه می‌شوند و همین که شدت رفع گردید به همان سرکشی نخستین برمی‌گردند. این ترسیم با حرکت و جریانات گوناگون توأم گردیده، منظره‌های متعددی را ارائه می‌دهد، در ضمن آن، نمونه انسانی لجوج و فاقد تعهدی را به نمایش می‌گذارد:

و هو الذی یستبرکم فی البرّ و البحر، حتّی إذا کتّم فی الفلک و جرین بهم بریح طیّیة و فرحوا بها. جاءتها ریح عاصف، و جاءهم الموج من کلّ مکان، و ظنّوا أنّهم أحیط بهم، دعوا الله مخلصین له الدین: لئن أنجانا من هذه لنکوننّ من الشاکرین. فلَمَّا أنجاهم، إذا هم بیغون فی الأرض بغير الحقّ (یونس/ ۲۲)؛ اوست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد. تا آنگاه که در کشتیها باشند و باد موافق بوزد شادمان شوند، ولی چون توفان فرا رسد و از هر سو موج دریا بر آنها ریزد، چنانکه پندارند در محاصره امواج قرار گرفته‌اند، خدا را از روی اخلاص بخوانند که اگر از خطر رهایمان سازی سپاسگزار باشیم. چون خداوند آنان را برهاند، همانا در پهنای زمین به ناحق سرکشی کنند....

این ترسیم، به خوبی منظر یک انسان غیر متعهد و ناسپاس را به نمایش گذاشته، که در حالت شدت سر به راه و در حالت رفاه سرکش می‌گردد.

۵- در همین راستا انسانی را ترسیم می‌کند که در ظاهر آراسته و با سخنانی فریبا جلب توجه می‌کند، ولی در باطن خبیث، و به دنبال فساد و افساد و تباه ساختن زندگی بر مردم می‌کوشد.

«و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا، ويشهد الله على ما في قلبه، وهو ألدّ الخصام. وإذا تولى سعى في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل. والله لا يحبّ الفساد» (بقره/ ۲۰۴)؛ برخی از مردم که گிரایی سخنش مایه شگفتی تو می‌گردد، و هر دم خدا را بر پاکی درونش گواه می‌گیرد. در حالی که کینه‌توزترین دشمنان به شمار می‌رود و چون از نزد تو برود در صدد فساد برمی‌آید و کشتزارها و دامها را تباه می‌سازد. البته خداوند تباهی را خوش ندارد.

۴-۳. ترسیم حوادث جاری

در قرآن، علاوه بر ترسیم مفاهیم و حالات و شخصیات، حوادث و کارزارها نیز ترسیم شده است، به گونه‌ای که حرکات تجسّسی حوادث به خوبی به نمایش گذارده شده، از جمله: واقعه احزاب (جنگ خندق) را می‌توان نام برد که پیروزی کامل مسلمانان و شکست فاحش مشرکان و نیز نفاقها و ضعف ایمانها، آشکارا به نمایش گذارده شده است و حتی حرکات برونّی و انفعالات درونی افراد و گروهها به ترسیم کشیده شده است، به گونه‌ای که همه این حوادث و پیشامدها همانند آن است که اکنون قابل مشاهده است و از نزدیک آن را لمس می‌کنیم، و تمامی جزئیات و ریزه کاریها در ترسیم، صورت و شکل یافته است:

«يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم، إذ جاءكم جنود، فأرسلنا عليهم ريحاً و جنوداً لم تروها، و كان الله بما تعملون بصيراً» إذ جاؤكم من فوقكم و من أسفل منكم، و إذ زاغت الأبصار، و بلغت القلوب الحناجر، و تظنون بالله الظنون» هنالك ابتلى المؤمنون و زلزلوا زلزلاً شديداً» و إذ يقول المنافقون و الذين في قلوبهم مرض: ما وعدنا الله و رسوله إلا غروراً» و إذ قالت طائفة منهم: يا أهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا. و يستأذن فريق منهم النبي، يقولون إن بيوتنا عورة، و ما هي بعورة، إن يريدون إلا فراراً» (احزاب/ ۹-۱۴).

ای مؤمنان، نعمتی را که خداوند بر شما ارزانی داشته یاد آور شوید. بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاختند و خداوند، باد و لشکرهایی را که نمی‌دیدید (فرشتگان) به سوی آنان گسیل داشت... آنگاه که از بالا و پایین بر شما تاختند، چشمها خیره

شد و دلها به گلوگاهها رسیده بود و به خدا گمان ناروا بردید. در آن هنگام، مؤمنان مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند و سخت دگرگون شدند. زیرا منافقان و کسانی که دلهایشان بیمار است می گفتند: خدا و پیامبرش ما را فریب داده اند و گروهی می گفتند ای مردم یشرب (شهر مدینه) اینجا جای ماندن نیست، کوچ کنید و به خانه هایتان باز گردید. و گروهی آمده از پیامبر رخصت می خواستند و می گفتند خانه های ما را حفاظی نیست. البته خانه هایشان بی حفاظ نبوده، بلکه می خواستند از ماندن برای کارزار بگریزند.

کدامین اضطراب و هراس درونی یا دگرگونی و تکاپوی برونی، حاصل از هول جنگ، و کدامین نشانه پیدا و پنهان معرکه است که در این نوار ظریف و دقیق و دارای حرکات برجسته، نمایان نشده است؟

همانا، اینان دشمنانند که از هر سو به سوی مؤمنان سرازیر می شوند، و این دیده های خیره شده و نفسهای تنگ شده در قفسه سینه ها، سراسر جبهه جنگ را فرا گرفته است و اینان مؤمنانند که حالت تزلزل سخت به آنان رخ داده است و اینان منافقانند که روح ناامیدی و یأس در لشکریان اسلام می دمند و می گویند: خدا و رسول او ما را فریب داده اند که وعده پیروزی داده اند و مردم مدینه را تشویق می کنند تا به خانه هایشان باز گردند و از خطر بگریزند و جان سالم به در برند و اینان گروه ضعیف الایمان و بهانه جویند که می گویند: خانه هایمان پوشش نظامی ندارد، در حقیقت چنین نیست، بلکه بهانه جویی می کنند و آهنگ فرار از کارزار دارند!

این گونه است که هیچ حرکت و نشانه ای که جلب توجه کند نبوده مگر آنکه به طور زنده بر این نوار تجسمی ثبت و ضبط گردیده و حالت عیان به خود گرفته است. آری، این حادثه ای است که واقع گردیده، ولی فحوای آن، هر نوع شکست یا فراری را از واقعیات تلخ مجسم می سازد و با اندک تفاوت برای همیشه تکرار می گردد و چگونگی رویارویی حق و باطل را - به ویژه در موقع احساس شکست - نشان می دهد.

۲- در حادثه ای دیگر (جنگ احد) نظیر همین حادثه، منظره شکست و نااستواری افراد را با تمامی ابعادش ترسیم کرده و آن نیز یک حادثه انفرادی به شمار نمی رود،

بلکه یک صورت ترسیمی همیشگی است که در چنین مواقعی برای افراد نالایق رخ می‌دهد، تا عبرت باشد و شایستگان از آن پند گیرند:

و لقد صدقكم الله وعده إذ تحسونهم^۱ بإذنه، حتى إذا فشلتم و تنازعتم في الأمر، و عصيت من بعد ما أراكم ما تحبون. منكم من يريد الدنيا و منكم من يريد الآخرة. ثم صرفكم عنهم ليبتليكم. و لقد عفا عنكم، و الله ذو فضل على المؤمنين. إذ تصعدون و لاتلون على أحد، و الرسول يدعوكم في أفعالكم. فأتابكم غمًا بغم، لكي لاتحزنوا على ما فاتكم و لا ما أصابكم. و الله خير بما تعملون. ثم أنزل عليكم من بعد الغم أمنة نعاساً يغشى طائفة منكم، و طائفة قد أهتتهم أنفسهم، يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية، يقولون: هل لنا من الأمر شيء قل إن الأمر كله لله، يخفون في أنفسهم ما لا يبدون لك، يقولون: لو كان لنا من الأمر شيء ما قتلنا هاهنا؛ (آل عمران / ۱۵۲)؛ خداوند به وعده‌ای که با شما نهاده بود وفا کرد، آنگاه که دشمن را -با اذن او- نابود می‌ساختید. و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، سستی ورزیدید و در آن به منازعه برخاستید و عصیان امر خدا نمودید. برخی خواستار دنیا و برخی خواستار آخرت گردید. سپس، تا شما را به بلایی مبتلا کند (آزمایش کند) از مقابله با دشمن منصرف نمود -یعنی رو گردانید- ولی خداوند شما را بخشود. زیرا خداوند بر مؤمنان رأفت و رحمتی دارد. آنگاه که به طرف بالای دشت احد می‌گریختید و به کسی توجه نداشته به چیزی جز فرار نمی‌پرداختید و پیامبر از دنبال شما، شما را فرا می‌خواند! پس خداوند به پادشاه، غمی بر غم شما افزود. اکنون اندوه آنچه را که از دست داده‌اید و رنجی که برده‌اید، مخورید. خدا به هر کاری که می‌کنید آگاه است. آنگاه، پس از آن اندوه، خدا به شما ایمنی بخشید، چنانکه گروهی را خواب آرام فرو گرفت. اما گروهی دیگر -که مردم دوران جاهلی به خدا گمان ناروا داشتند- هنوز دستخوش اندوه خویش بودند و می‌گفتند: آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟ بگو: همه کارها به دست خداست (البته) آنان در دل چیزی پنهان می‌دارند که نمی‌خواهند بر تو آشکار سازند، می‌گویند: اگر ما را بهره‌ای بود، این جا کشته نمی‌شدیم!

این ترسیم، چنان گویاست که گویی خود شاهد و ناظر ماجرا هستیم و در معرکه، حضور بالفعل داریم.

۱. تحسونهم به معنای «تستأصلونهم» می‌باشد، یعنی: آنان را از میان برداشته نابود می‌سازید.

۳-۵. ترسیم اوصاف عینی

از گونه‌های دیگر تمثیل در قرآن - که براعت و بلاغت قرآن را میسازد- ترسیم اوصاف اشیایی است که وجود خارجی دارند و در ترسیم قرآنی صورت مناظر واقعی به خود گرفته، زشت و زیبایی یا تأثیر مثبت و منفی آن به خوبی آشکار می‌گردد از جمله:

۱- ضرب‌المثلی است که در قرآن دربارهٔ حیات دنیوی آورده، به خوبی ناپایداری آن را آشکار می‌سازد:

﴿و اضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض، فأصبح هشيماً تذروه الرياح...﴾ (کهف/ ۴۵).

زندگی در این جهان را به باران روح افزا تشبیه کرده که مایهٔ شکوفایی زمین و رویدن گیاه و خرمی پهنای وجود گردیده، ولی عاقبت و سرانجام خشکیده و خرد شده، دستخوش تندبادها قرار می‌گیرد و از میان می‌رود!

زندگی در این جهان گرچه به ظاهر لذت‌بخش و فرح‌زاست، ولی نتوان به آن دل بست؛ زیرا حالت ثبات ندارد و در نهایت رو به زوال است.

اکنون منظرهٔ باریدن باران را در نظر بگیرید، که تا چه اندازه لذت‌بخش و حیات‌بخش است، و به دنبال آن، رویدن گیاهان و شکوفا شدن پهنای زمین، ولی سرانجام، گیاهان و سبزه‌ها خشکیده و فرسوده شده، از هم می‌پاشد و دستخوش تندبادها قرار گرفته، در فضا متلاشی گشته و به طور کلی از میان می‌رود. لذا به دنبال آیه آمده:

﴿المال و البنون زينة الحياة الدنيا. و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خير املاً﴾ (کهف/ ۴۶)؛ مال و فرزند، زینت حیات دنیا به شمار می‌روند، لذا نتوان به آن دل بست. ولی اعمال شایسته که اثر مثبت آن باقی باشد، پاداش بهتری دارد و امیدبخش‌تر می‌باشد.

۲- دربارهٔ شریعت - که از سرچشمهٔ فیض و رحمت الهی نشأت گرفته- تمثیل جالبی می‌آورد:

﴿أنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها. فاحتمل السيل زبداً رابياً. و مما یوقدون علیه

في النار ابتغاء حلية أو متاع زبد مثله. كذلك يضرب الله الحقّ و الباطل. فأما الزبد فيذهب جفاء، و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض. كذلك يضرب الله الأمثال ﴿ (رعد/ ۱۷)﴾. از آسمان آب فرو فرستاد و هر بستر رودخانه به اندازه ظرفیت خویش روان گشت و آن آب روان، کف برآورد و نیز آنچه [از فلزات] بر آتش می گذازند تا زیور یا وسیله ای سازند، نیز کفی بر سر آن آید. خداوند برای حق و باطل مثل می آورد. اما کف بر کناری افتد و از میان می رود و نابود می شود. ولی آنچه برای مردم سودمند و پایدار است، در زمین ثابت می ماند و از میان نمی رود. خدا این چنین مثل می زند.

در این ضرب المثل، به خوبی چند نکته آشکار است:

اولاً- دین حق را به باران رحمت که حیات بخش است تشبیه می کند.

ثانیاً- برداشت هر کس یا هر گروه از مفاهیم دینی، به اندازه ظرفیت و استعداد اوست.

ثالثاً- مفاهیم دینی احیاناً دارای متشابهاتی خواهد بود که به کف آلودگیهای سیل یا فلزات ذوب شده تشبیه شده است، و با زدودن این کفها، حقیقت روشن و زلال دین آشکار می شود.

رابعاً- آلودگیها، زود یا دیر، از بین می رود، و آنچه باقی می ماند حقیقت دین و شریعت پاک است که جنبه جاوید دارد.

۳- برای انسانهای متعهد و قابل هدایت و انسانهای بی تفاوت و غیر قابل تأثیر، به زمین بارور و زمین شوره زار مثال می زند و برای هر یک از دو گروه منظره ای از مناظر طبیعت را ترسیم می کند.

هو البلد الطيب يخرج نباته باذن ربه. و الذي خيب لا يخرج إلا نكداً. كذلك نصرّف الآيات لقوم يشكرون ﴿ (اعراف/ ۵۸)﴾؛ سرزمین خوب، گیاه آن به فرمان خدا می روید. و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی آید. این چنین گونه گون، دلایل الهی را برای مردم سپاس گزار، بیان می داریم....

برای مردم نیک سرشت و متعهد، سرزمین سرشار از مواد رویدنی را به ترسیم می کشد که به موقع می روید و شکوفا می گردد و برای مردم بدسگال، زمین

شوره‌زاری را تصویر می‌کند که جز اندک گیاه بی‌ثمر، چیز دیگر نمی‌روید.

۴- برای امکان بر پا شدن روز رستاخیز و زنده شدن مردگان، زمین مرده‌ای را به ترسیم می‌کشد که باران بهاری آن را از نو به جنبش درمی‌آورد و شکوفا می‌سازد:

«و هو الذی يرسل الرياح بشراً بين يدي رحمته، حتى إذا أقلت سحاباً ثقالاً سقاه ليلد ميث فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من كل الثمرات. كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون» (اعراف/ ۵۷)؛ و اوست که پیشاپیش رحمت خود (باران) بادهای را به نوید می‌فرستد و چون بادهای گرانبار را بردارند، آن را به سرزمینهای مرده روان سازیم و از آن، باران فروفرستیم، و بدین وسیله هرگونه میوه برویانیم. این چنین مردگان را بیرون می‌آوریم. باشد تا پند گیرید.

و همچنین آیه

«و ترى الأرض هامدة فإذا أنزلنا عليها الماء اهتزت و ربّت و أنت من كل زوج بهيج» (حج/ ۵)؛ زمین را افسرده و خاموش می‌بینی. ولی چون باران بر آن بفرستیم، در جنبش درآید و برآمده شود و از هرگونه گیاه بهجت‌انگیز برویاند.

این آیه را پیرامون آیه‌های بعث و نشور آورده تا تصویر چگونگی برانگیختن مردگان را ترسیم کند.

و نیز آیه

«و من آیاته أنّك ترى الأرض خاشعة فإذا أنزلنا عليها الماء اهتزت و ربّت. إنّ الذی أحيّاها لمحی الموتی. إنّّه علی کلّ شیء قدير» (فصلت/ ۳۹)؛ و از دلایل قدرت پروردگار آن است که زمین را خشک و فرونهاد می‌بینی، ولی چون آب [در فصل بهاران] بر آن ریزش کند به جنبش درآید و برآمده شود و گیاه برویاند. آن کس که آن را زنده کند، مردگان را نیز زنده کند. او بر همه چیز تواناست.

۵- درباره اثر مثبت انفاق (بذل مال در راه خدا) تصویری ترسیم کرده که یک به هفتصد درجه، رشد و نمو پیدا می‌کند. مثال یک دانه گندم که بکارند و هفت خوشه بروید و هر خوشه، صد دانه گندم بارور شود:

«مثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله کمثل حبة أنبتت سبع سنابل، فی کلّ سنبله مائة حبة. و الله یضاعف لمن یشاء، و الله واسع علیم» (بقره/ ۲۶۱)؛ مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برآورد، و در هر

خوشه صد دانه باشد. خداوند پاداش هر که را بخواهد چند برابر می کند. خدا گشایش دهنده و داناست.

۶- درباره دو نمونه از گفتار حق و باطل، که یکی پاک و نیکو، و دیگری آلوده و پلید باشد، به دو درختی مثل زده که یکی استوار و بارور به میوه های شیرین و معطر، و دیگری بی ریشه و بی ثمر است:

«ألم تر كيف ضرب الله مثلاً: كلمة طيبة، كشجرة طيبة، أصلها ثابت وفرعها في السماء، تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها. ويضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون. و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجثت من فوق الأرض ما لها من قرار...» (ابراهيم / ۲۴-۲۶)؛ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه در زمین استوار و شاخه هایش در آسمان سر برافراشته است. به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می دهد... و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است که ریشه در زمین ندارد و بر پا نتواند ماند...

در این تمثیل به خوبی روشن می سازد که گفتار حق ثمربخش است و پایه استوار دارد، همچون درخت ریشه دار که سر بر آسمان افراشته و پرثمر است و گفتار باطل، بیهوده و فاقد ثبات و اعتبار است؛ لذا هیچ گونه واهمه ای از گفتار باطل نباید داشت که خود به خود رو به تباهی است.

۷- برای افراد فرومایه و خودفروخته یا خودباخته که اختیاری از خود ندارند، به بنده زرخریدی مثل می زند که هر گونه اختیار از او سلب شده است، برعکس کسانی که تمامی امکانات را در اختیار دارند و آزادانه تصرف می کنند:

«ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر على شيء، و من رزقناه متراً رزقاً حسناً فهو ينفق منه سراً و جهراً، هل يستترون الحمد لله، بل أكثرهم لا يعلمون» (نحل / ۷۵)؛ خدا، بنده زرخریدی را مثل می زند که هیچ اختیاری از خود ندارد. و کسی که از جانب خدا روزی نیکو داده شده، و در نهان و آشکارا انفاق می کند. آیا این دو برابرند؟ سپاس خاص خداست. ولی بیشترشان (بداندیشان) نادانند.

۸- و نیز مثال می زند به دو شخصی که یکی لال و فاقد توان است و دیگری که آزادانه دستور عدالت می دهد:

«و ضرب الله مثلاً رجلين، أحدهما أبكم لا يقدر على شيء، و هو كَلّ على مولاه، أينما يوجهه لا يأت بخير. هل يستوي هو و من يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم» (نحل /

۷۶؛ مثل دو مرد که یکی لال است و توان هیچ چیز ندارد، و بار دوش سرپرست خود گردیده، هر جا که او را بفرستند، نتیجه خوبی بدست نمی‌آورد. آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه راست می‌رود، برابر است؟

۹- کارهای سفیهانه مردمان دور از خدا را به رشته‌های به هم تافته زن بی‌خردی مثل می‌زند، که بیهوده آن را از هم می‌گسلد. همچنین اعمال به ظاهر استوار- مردمان از خدا دور، کاری مستحکم انجام می‌دهند، ولی سفیهانه، با اعمال نابخردانه، آن را از هم می‌پاشند:

«و لا تكونوا کالتي تقضت غزها من بعد قوة انکائاً، تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم آن تکون هی اربی من امة. إنما ییلوکم الله به...» (نحل / ۹۲).

این آیه، پس از آیه «وفای به عهد» آمده: که به عهد خود وفا کنید، و ایمان خود را سست نکرده از هم نپاشید، پس از آن که آن را مستحکم نموده و خدا را بر آن شاهد گرفته‌اید. آنگاه می‌گوید: و همانند آن زن مباشید که رشته‌ای محکم تافته بود، سپس از هم گشود، اکنون شما سوگندهای خود را وسیله فریب قرار داده تباه می‌کنید، بدین بهانه که گروهی (یعنی خودشان) از گروه دیگر بیشتر است. خداوند، شما را بدان آزمایش می‌کند.

۱۰- برای کسانی که فیض رحمت در دسترسشان قرار گرفته، سپاسگزاری نمی‌کنند، به سرزمین آبادی مثل می‌زند که از نعمت فراوان بهره‌مند بوده، ولی با کفران نعمت، از آنان سلب شده، گرسنگی و وحشت، همه آنان را فرا گرفته است:

«و ضرب الله مثلاً قرية کانت امنة مطمئنة یاتیها رزقها رغداً من کل مکان، فکفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا یصنعون» (نحل / ۱۱۲)؛ خدا سرزمینی را مثل می‌زند که امن و آرام بود. روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت نمودند و خداوند به کفر اعمالشان، به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت.

۱۱- برای کسانی که در انفاق مال راه افراط یا تفریط می‌روند و از میانه‌روی دریغ می‌ورزند، مثلی آورده، همچون کسی که دو دست خود به گردن بسته گیرد یا گشاده و فراخ گیرد:

﴿و لا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتتعد ملوماً محسوراً﴾ (اسراء/ ۳۹)؛ نه دست خویش را از روی خجست به گردن بند، و نه به سخاوت یکباره بگشای، که ملامت بار و حسرت زده در خود فرو نشینی.

۱۲- خداوند برای ناتوانی آلهه، مثلی می زند، همچون کسانی که مگسی بر آنان چیره گشته از آنان چیزی بریاید، بر بازپس گرفتن آن توانایی ندارند. هر چند رباینده، خود در غایت ضعف است و این می رساند که بر ضعیف ترین ربایندگان توانایی نداشته، و خود همانند آنها ضعیف یا ضعیف ترند.

﴿يا أيها الناس ضرب مثل فاستمعوا له: إن الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له. و إن يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه، ضعف الطالب و المطلوب﴾ (حج/ ۱۷)؛ ای مردم مثلی زده شد، بدان گوش فرا دهید: کسانی یا چیزهایی را که به جای خدا می پرستید، اگر همه گرد هم آیند، مگسی را نتوانند آفرید و اگر مگسی چیزی از آنها بریاید، نتوانند باز ستانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

۱۳- خداوند برای شناخت ذات خویش مثلی آورده که دقیقاً هویت ذات حق را آشکار می سازد: خداوند واجب بالذات است، وجود او از ذاتش نشأت گرفته و وجود دیگر اشیا به وجود او بستگی دارد. پس وجود هر چیز از وجود ذات حق است و وجود ذات حق ذاتی است. همچون نور که تابش آن از ذاتش نشأت گرفته و نمود دیگر اشیا از تابش اوست و نیز، ذات حق در عین حال که آشکارترین موجود است، ولی کُنه ذات وی از پنهان ترین اشیا شمرده می شود؛ همچون نور، که ظهور او بر همه مکشوف است، ولی حقیقت ماهوی آن از خفی ترین اشیاست. وجود نور بر همه روشن است، ولی حقیقت ذات آن بر همه مخفی است. در جهان محسوس، موجودی - در چگونگی شناسایی ماهیت- نزدیک تر به ذات حق از نور وجود ندارد. لذا تشبیه در آیه رساترین تشبیه در این باره می باشد:

﴿الله نور السماوات و الأرض، مثل نوره كمشكاة فيها مصباح، المصباح في زجاجة، الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية، يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسه نار، نور علی نور. یهدی الله لنوره من یشاء. و یضرب الله الأمثال للناس، و الله بكل شیء عليم﴾ (نور/ ۳۵)؛ خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی (چاچراغی) است که در آن چراغی باشد. آن چراغ درون آبگینه ای

قندیل بلورین)، و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده، از روغن درخت پربرکت زیتون، که نه خاوری است و نه باختری، افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتشی بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دارد. خدا هر کس را بخواهد بدان نور هدایت می‌کند و برای مردم مثلها می‌آورد؛ زیرا بر هر چیزی آگاه است.

در این مثل، اولاً، ذات حق تشبیه شده به نور، که درخشنده‌ترین موجود است و درخشش و نمود هر چیز بدوست.

ثانیاً، نور خدا مانند «جاچراغی» است که در آن «چراغی» قرار گرفته، و آن چراغ در «آبگینه» (قندیل بلورین) جای گرفته باشد.

این نوع چراغ کاملترین شکل آن است؛ زیرا در چراغهای معمولی نه جاچراغی (چراغدان) وجود دارد و نه قندیل بلورین، بلکه چراغ ساده و معمولی فقط تشکیل یافته از ظرف کوچکی که مخزن روغن است و فتیله‌ای که در میان آن قرار گرفته که با نفوذ روغن در فتیله و افروختن آن، چراغ روشن می‌شود. اما چون قندیل بلورین ندارد، لذا نور آن منعکس نشده و دارای تلالؤ نمی‌باشد، بلکه به طور ساده می‌سوزد و روشنایی ضعیفی پخش می‌کند و چنانچه بادی بوزد و یا هوا به حرکت درآید یا بارانی بیارد، آن نور، خاموش می‌شود. ولی چراغی در وصف یادشده پیوسته روشن و فروزان است.

ثالثاً، منشأ فیض رحمانی، رحمت گسترده و همگانی پروردگار است، همچون درخت زیتون - که مایه روشنایی نور چراغ است - در پهنای زمین می‌روید، نه به مشرق زمین اختصاص دارد و نه به مغرب زمین، بلکه در همه جای زمین یافت می‌شود. از این رو، فیض حضرت حق، به همه جهانیان تعلق دارد و به گروهی یا جایی خاص، اختصاص ندارد، همچون آفتاب عالمتاب.

۱۴- درباره اعمال کافران که ظاهری فریبنده دارد، تمثیلی آورده همچون سراب که از دور همچون درخشش حیات می‌درخشد، ولی چون به نزدیک می‌رسی زمین خشکی بیش نیست:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ بَعْدَهُ شَبَابًا﴾ (نور)

۳۹؛ اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی، تشنگان آن را آبی پندارند و چون بدان رسند هیچ نیابند.

۱۵- نیز برای ضایع شدن اعمال کافران و تباه شدن آن به تاریکیهایی مثال می‌زند که در آن چیزی دیده نمی‌شود؛ زیرا فاقد نور الهی هستند و بدون رهنمود نور، به هیچ چیز نمی‌توان دست یافت:

﴿أَوْ كظلمات في بحر لئيمٍ يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب، ظلمات بعضها فوق بعض، إذا أخرج يده لم يكد يراها. و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور﴾ (نور / ۴۰)؛ یا همانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره. تاریکیهایی بر فراز یکدیگر، آن‌سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید و آن کس که خدا راهش را به نوری روشن نکرده باشد، هرگز نوری فرا راه خود نخواهد دید.

در این ضرب‌المثل مبالغه فراوان شده، کنایه از آن است که اعمال کافران هر چند ظاهری فریبنده داشته باشد، ولی پیرامون آن، آن اندازه آلودگیها وجود دارد که مانع بروز و ظهور یا تأثیر مثبت آن می‌گردد، هر چند بخواهند اثری از آن دریافت دارند، ممکن نباشد؛ زیرا تراکم آلودگیها به طور کلی آن اعمال را نابود ساخته است.

۱۶- برای غیبت کردن (بدگویی کردن از کسی در نهان او) ترسیمی دارد که زشتی و پلیدی کار را به طور آشکار و نفرت‌بار بیان می‌دارد:

﴿و لا یغتب بعضکم بعضاً، أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتاً فکرموه﴾ (حجرات / ۱۲)؛ بدگویی یکدیگر نکنید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد، آیا چنین عملی را نکوهیده نمی‌دارید؟

در این آیه، نکوهیدن کسی را در غیاب وی به مثابه خوردن گوشت مرده دانسته و قبح آن را همانند آن گرفته است؛ زیرا عیب‌گویی کسی در پشت سر او، مانند آن است که آن کس مرده است و با گوشت مردار او تغذیه می‌شود.

در اینجا، چند تشبیه انجام گرفته است:

اولاً- عیب‌گویی، مانند تغذیه از گوشت مردار است، هر چند غیبت‌کننده گمان می‌برد از آن لذت می‌برد، ولی نمی‌داند که چه کار پلید و نفرت‌انگیزی انجام می‌دهد؛ ثانیاً- عیب گفتن کسی در غیاب او، در واقع کشتن شخصیت اوست؛ زیرا ریختن آبروی کسی با کشتن وی برابر است و کشتن شخصیت کمتر از کشتن شخص نیست؛

ثالثاً. مسلمانان همه برادرند و عیب‌گویی مسلمان، همانند کشتن شخصیت برادر است.

۱۷- زندگی این جهان را به فصل بهار تشبیه کرده که محدود است و پایانی دارد و نباید به آن دل بست، انسانی که خود جاویدان است نباید به چیزی دل‌بند شود که پایدار نیست، بلکه تنها از آن بهره‌ای بگیرد و خود را برای حیات جاوید آماده سازد. ولی کافران - چون به آخرت پای‌بند نیستند - دل به همین جهان زودگذر بسته‌اند:

واعلموا أنّما الحياة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الأموال و الأولاد، کمثل غیث أعجب الکفار نباته، ثم یهیج فتره مصفراً ثم یكون حطاماً، و فی الآخرة عذاب شدید، و مغفرة من الله و رضوان. و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور (حدید/ ۲۰)؛ بدانید که زندگی این جهان بازیچه است و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی و افزون‌جویی در ثروت و فرزندان، همانند بارانی که رویدنی‌هایش کافران (یا کشاورزان) را به شگفت می‌افکند، سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته و خاشاک شده است و در آخرت، نصیب گروهی عذاب سخت و نصیب گروهی آمرزش و خشنودی خداست و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

۱۸- درباره کسانی که دارای علم و دانش‌اند، ولی از علم و دانش خود، در راه راست بهره‌گیری نمی‌کنند، همچون چهارپایان که بر گرده آنان کتابها بار است. بار گران کتابها را می‌کشند ولی از درون و محتوای آن بهره‌ای نمی‌برند، همین گونه است دانشمند نادرست کار، دشواریهای طلب علم را بر خود همواره کرده، ولی از آن بهره‌ای نبرده است:

مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار یحمل أسفاراً. بنس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله... (جمعه/ ۵)؛ مثل کسانی که تورات به آنان داده شده و بدان عمل نمی‌کنند، مثل خری است که کتابهایی را حمل می‌کند. بد روشی است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی در پیش گرفته‌اند.

۱. «کفار» جمع کافر در آیه به دو معناست: کافر به خدا و زارع. زیرا «کفر» از ریشه «کفر» به معنای «ستر» (پنهان نمودن) می‌باشد و هر دوی اینان این سیمت را دارند، زیرا کافر به خدا، فطرت خود را پنهان نموده و زارع، دانه را در زیر خاک پنهان داشته و در سوره فتح (۲۹/۴۸) به جای «کفار»، «زراع» آمده: «مکزرع أخرج شطأه فآزره فاستغلف فاستوی علی سوقه یعجب الزراع».

۱۹- دربارهٔ کسانی که از جنس مخلوق، خدایانی قائلند، مثلی می‌زند: آیا روا می‌دارند که بندگان زرخرید آنان همچو خودشان، در تصرف در اموال خود شریک آنان باشند، آنگاه بیم آن را ندارند که در مقابل آن قد علم کرده خودسرانه تصرف کنند؟ اگر چنین است، پس چگونه روا می‌دارند که مخلوق خداوند، شریک در خلق و آفرینش باشد؟

﴿ضرب لكم مثلاً من أنفسكم: هل لكم من ما ملكت أيمانكم من شركاء فيما رزقناكم، فأنتم فيه سواء، تخافونهم كهخيفتكم أنفسكم. كذلك نفضل الآيات لقوم يعقلون﴾ (روم/ ۲۸)؛ خداوند، برای شما مثلی از خودتان می‌زند: مگر روا دارید که بندگان زرخریدتان را در آنچه دارا هستید شریک سازید، تا در تصرف در اموال شما برابر شما باشند و آزادانه تصرف نمایند. شما از اینان بیم دارید همان گونه که از خودتان (شریکه‌یتان) بیم دارید....

۲۰- برای افراد گمراه که در زندگی راه گم کرده‌اند، سرگشته و حیران، راه به جایی نمی‌برند، مثلی می‌زند، همانند کسی که در طبقات بالای فضا معلق بوده در تنگنای تنفسی قرار گرفته است. فشار خون از داخل، با فشار هوای خارج متعادل نبوده، احساس صعوبت و تنگ‌نفسی می‌کند. برعکس افراد هدایت‌شده که در فضایی باز و گشاده قرار گرفته با کمال سهولت تنفس می‌کنند:

﴿فمن یرد الله أن یردیه یشرح صدره للإسلام، و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً كأنما یصدق فی السماء...﴾ (انعام/ ۱۲۵)؛ هر که را که خدا بخواهد هدایت کند سینهٔ او را برای اسلام گشاده می‌سازد و هر که را که خواهد گمراه کند، سینهٔ او را چنان فرو می‌بندد که گویی در آسمان دچار صعوبت گشته است....

۳-۶. ترسیم داستانهای مورد ضرب‌المثل

از جمله مواردی را که قرآن ترسیم کرده داستانهایی است که ضرب‌المثل شده است:

- ۱- ﴿إنا بلونا هم كما بلونا أصحاب الجنة إذ أقسموا لیصرمها مصبین* و لایستنون* فطاف علیهم طائف^۱ من ربك و هم نائمون* فأصبحت كالصريم* فتنادوا مصبین* أن اغدوا علی حرتکم إن كنتم صارمین* فانطلقوا و هم یتخافتون* أن لایدخلنھا الیوم

۱. طائف، کنایه از آفت است که شب‌هنگام عارض شود.

۲. صریم، قطعه‌ای از شب را گویند. کنایه از سیاه شدن کشت است.

علیکم مسکین* و غدوا علی حرد^۱ قادرین* فلما رأوها قالوا: إنا لضالون* یل نحن
 محرومون* قال أوسطهم ألم أقل لکم: لولا تسبّحون* قالوا: سبحان ربنا إنا کنا ظالمین*
 فأقبل بعضهم علی بعض يتلاومون* ... كذلك العذاب و لعذاب الآخرة أكبر (قلم/
 ۱۷-۳۳)؛ ما آنان را آزمودیم، همان گونه که صاحبان باغ را آزمودیم، آنگاه که
 سوگند یاد کردند که فردا بامداد میوه‌های آن را خواهیم چید، و «إن شاء الله» نگفتند.
 پس شب هنگام در حالی که در خواب آرمیده بودند، آفتی از جانب خدا آنان را
 گرفت و آن باغ را بسوخت و زغال نمود. بامدادان، ندا در دادند: که هان به کشتزار
 خود بروید. پس به راه افتادند و آهسته با یکدیگر می گفتند: مبادا امروز بینوایی به
 باغ شما در آید. بامدادان بر این گمان بودند که بر جلوگیری بینوایان توانانند، ولی
 هنگامی که دیدند باغ به حالتی افتاده، گفتند: مگر ما، راه گم کرده‌ایم، ولی نه،
 بلکه ما مردمی محروم هستیم و از هستی ساقط شده‌ایم. نیک مردشان گفت: مگر
 به شما نگفتم، چه شده که خدا را تسبیح نمی گویند؟ گفتند: منزّه است پروردگار
 ما، و ما ستمکاران هستیم. پس زیان به سرزنش یکدیگر گشودند... این چنین است
 عقوبت پروردگار، اگر دریابند و عقوبت اخروی سبترتر....

ما خود را در مقابل صاحبان باغی می بینیم که با خود قراردادی دارند، تا فردا
 صبح بینوایان را از بهره محروم سازند و بهره‌های فراوان باغ را به خود اختصاص
 دهند. آنگاه با خود گفتند: که بامدادان فردا به باغ در آییم و بینوایان را به آن راه
 ندهیم و تمامی میوه‌ها را چیده با خود همراه ببریم، ولی یاد خدا نکرده، «إن شاء الله»
 نگفتند. صبح هنگام به سوی باغ آمدند آن را سوخته دیدند و با آه و حسرت با خود
 گفتند: آیا راه را گم کرده‌ایم یا آنکه ما مردمی بیچاره شده‌ایم. آنگاه بود که به
 خود آمدند و خدا را تسبیح گفتند و خود را سرزنش نمودند.

در این ترسیم چند نمونه از حالات متفاوت به تصویر کشیده شده است:

- ۱- حالت خودباوری بی جا که خدا را نادیده گرفته‌اند؛
- ۲- حالت خودخواهی تا دیگران را محروم سازند؛
- ۳- حالت خودپسندی که به خود گمان قدرت برند؛
- ۴- حالت افسردگی که خود را بیچاره و زبون بینند؛

۱. حرد، به معنای منع نمودن. یعنی گمان می بردند که بر جلوگیری بینوایان قادر و توانا هستند.

۵- حالت سرافکنندگی و بازگشت به سوی حق و سرسپردن به تقدیر الهی. ضمناً، جمله «و غدوا علی حرد قادرین» عنوان استهزای را دارد، گویا خداوند آنان را به سخره گرفته: به گمان خود صبح کردند، در حالی که می‌پنداشتند بر محروم ساختن بینوایان توانا می‌باشند.

علاوه، مورد مسخره «نظار» (تماشاگران صحنه) قرار گرفته، تمامی این گفت و شنودها را شنیده، در دل به آنان می‌خندند.

۲- اکنون به سراغ صاحب باغی دیگر می‌رویم، بلکه صاحب دو باغ که یکی از دیگری پرثمرتر بودند. صاحب این دو باغ با دوست خود حکایتی دارد که شنیدنی و طبق ترسیم قرآن دیدنی است:

وَ هُوَ اضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا * كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَ لَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا * وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزَّ نَفَرًا * وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، قَالَ: مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا * وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَنْ رُدَّتْ إِلَى رَبِّي لِأَجْدَنَ خَيْرًا مِنْهَا مَنقَلِبًا * قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ: أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا * لَكُنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا * وَ لَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا * فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُوْتِيَ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يَرْسِلَ عَلَيْهَا حَسَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَيَتَّصِحُ صَعِيدًا زَلَقًا * أَوْ يُصِيعُ مَآثِرًا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا * وَ أَحِيطْ بِشَرِّهِ، فَاصْبِرْ يَلْبَبُ كَفِيهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا * وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا * هُنَالِكَ الْوَالِيَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا * ... (كهف/ ۳۲-۴۴).

در این ضرب‌المثل، تمامی داستان، با تفصیل و جزئیات بیان شده، و ارائه داده شده که چگونه غفلت از حضور حق تعالی در صحنه وجود، فاجعه‌آفرین است. خداوندی که تمامی هستی به دست توانای اوست و تدبیر هر امری با یدِ با کفایت او به چرخش درمی‌آید، هرگونه غفلت از این حقیقت آشکار، مایه بدبختی و نگون‌بختی است که انسانهای خردمند و واقع‌نگر از آن غفلت نوززند، جز بی‌خردان

۱. حسابان از محاسبه، به معنای عقوبت و جزای عمل است که خداوند آن را به حساب در می‌آورد؛ صعید، رویه زمین است و زلق، به معنای زلزله و لغزش است.

و تهی مغزان سبک وزن، و عاقبت این غفلت را به سختی می چشند.

حکایت آن دو دوست چنین بوده که یکی مغرور و خودنگر، دیگری خردمند و خدانگر، که هر دوی اینان، دو نمونه بارز از نمونه های انسانی غافل و عاقل را به نمایش گذارده اند. نمونه غافل - که ثروت و نعمت، عقل او را ربوده و قدرت کبری را فراموش کرده - به دوست عاقل خود، فخر می فروشد و ثروت و مکت خود را به رخ او می کشد و گمان می برد که این ثروت و نعمت برای او همیشگی است و دست توانایی که آن را از وی بریاید در کار نیست! با او به گفتگو می نشیند و به او فخر می فروشد و خود را برتر از او می پندارد و از روی بی خردی، دوست دیرینه خود را تحقیر می کند و رنج می دهد و هرگز خدا را در نظر نمی گیرد.

موقعی که همراه دوست خود وارد باغ شده از روی غفلت با خود می گوید: عَجَب ثروت هنگفتی است که زوال ندارد! و این یک حالت عَجَب و خودپسندی است که آدمی را سقوط می دهد. لذا به دنبال آن اضافه می کند: هرگز قیامتی نیز در کار نیست تا حسابرسی باشد. سپس از روی تمسخر می گوید: باز هم اگر قیامتی بود، همان گونه که نصیب من در این جهان ثروت و نعمت بود، در آن جهان نیز به ثروت و نعمت دست می یابم و این کمال خودپسندی و خودبینی است که خود را محور نعمت پندارد و هر کجا رود، می پندارد ثروت به سراغ او می آید.

دوست او - که همراه او بود - با شنیدن این زمزمه، به خود آمد و او را هشدار داد که این چه پندار غلطی است! چرا کفر می ورزی و خداوندی که تو را آفریده و پروریده نادیده می گیری؟ همانا هرگاه یاد خدا می کردی و می گفتی «ما شاء الله لا قوة الا بالله» هر آنچه هست با خواست خداست و نیرویی جز نیروی او، بر سراسر هستی حاکم نیست! اگر چنین می پنداشتی، گمان نمی رفت که به من فخر بفروشی و گمان نمی بردی که شاید خداوند به جای تو مرا ثروتمند کند یا آنکه ثروت تو به دست نابودی سپرده شود!

در این هنگام بود که آفت آسمانی، باغ او را فرا گرفت، صبح هنگام که وارد باغ خود شد ویرانه ای بیش نبود، دست تأسف بر دست خود می زد و می نالید و می گفت: ای کاش در مقابل ذات حق، عرض اندام نکرده بودم. ولی پشیمانی چه سود!